

گزارش سفر با همکاران رسانه‌های ارتباط جمعی به سوئد و نروژ - ۱

این راه را نهایت صورت کجا توان بست؟

ابراهیم زاده گرچی

مقدمه یک سفر

قبل از عید ۱۳۸۸ برگ دورنگاری به دفتر مجله رسید. مضمون آن اعلام حال و کار سه تن از همکاران مجله به معاونت مطبوعاتی است برای قرار گرفتن در نوبت سفر گروه‌های مطبوعاتی به کشورهای خارجی، هیچ کس داوطلب نشد؛ هر کدام به دلایل خاص خود. تکرار دفتر مدیر مسؤول نیز نتیجه نداد. سرانجام با خواست مدیر مسؤول و این که شما-نگارنده- فرم را پر کنید، معلوم نیست که نتیجه بدهد، با تردید نام بنده به مبدأ دورنگار شد و نیمه دوم اسفند درخواست گذرنامه کردم. بعد یک هفته به دستم رسید. تعطیلات نوروزی ۱۳۸۸ با یکی از بچه‌ها ماندم تهران؛ به اجبار که می‌بایست در کنکور شرکت کند و داشت درس می‌خواند. هفته دوم فروردین از دفتر رسانه‌های وزارتخانه تماس گرفتند؛- تماسی غیر مترقبه- که مدارکتان را هفته دیگر تحویل دهید. اصل گذرنامه و ۳ برگ روگیر از هر صفحه، روگیر شناسنامه و کارت ملی، عکس، معرفی‌نامه از مؤسسه مطبوعاتی (اصل و ترجمه آن) هفته بعد شد؛ مدارک را به مقصد رساندم. همان جا چند برگ دادند؛ با پرسش‌های انگلیسی و پاسخ نیز چنین می‌بایست. از قضای روزگار همین دم در، تپق زدن شروع شد اما خانم خلجی گرداننده دفتر کمک کرد؛ عرق ریزان برگه‌ها تمام شد، خلاص نفسی آزاد کردم و شکلاتی زیر دندان و یکی را هم روی میز گذاشتم «شکلات کاکائویی آبدین» به شکل بیضی، اندازه گردویی کوچک یا همشکل و اندازه تخم کبوتر.

- خوب خانم؛ کجا قرار است، بیرند؟
- سوئد.

- کی می‌برند؟

- برنامه برای ۱۲ تا ۱۹ اردیبهشت تنظیم شد اما بعید است پاس‌ها آماده شود.

آن چه به بهانه سفر می‌خوانید، دربردارنده بخشی از دیده‌ها، شنیده‌ها و خواننده‌هاست که گاهی با تداعی‌ها و تحلیل‌ها و توصیف‌ها و در جاهایی با تجاهل‌العارف همراه است. نوشته در صورت کلی سه بخش دارد؛ بخش اول در استکهلم (مرکز سوئد) رقم می‌خورد. بخش دوم در اسلو (مرکز نروژ). بخش سوم جمع‌بندی است و بیشتر شاید به کار حرفه‌ای بازگردد همراه با بایندهای سفر در این حوزه و کمتر نیابدها. پرونده این نوشته از تهران مفتوح و سرانجام در مرکز ایران مهر خاتمه خورد. علت تأخیر در تدوین این نوشته پوست پیازی نیز در جمع‌بندی سرانجام- اگر خداوند بخواهد- خواهد آمد. با چند شماره کیهان فرهنگی با شما خواهیم بود.

آشنایی تند سیر با سوئد

سوئد کشور کوهستانی است و سرسبز. مناطق زیر کشت (محصولات کشاورزی و...) فقط ۸ درصد وسعت دارد. بیش از نیمی از وسعت آن را جنگل پوشانده و ۹ درصد آن را آب گرفته است. نروژ در شمال غربی و غرب و فنلاند در شمال شرقی با سوئد مرز مشترک دارند. دریای شمال در جنوب غربی، دریای بالتیک در جنوب شرقی و خلیج بوتنی در شرق آن قرار گرفته‌اند. ارتباط سوئد با دانمارک در جنوب غربی از طریق راه آبی برقرار می‌شود.

سوئد پنجمین کشور وسیع اروپا به شمار می‌آید. در میان کشورهای معروف به اسکاندیناوی با وسعت‌ترین آنهاست. سوئد، نروژ، فنلاند، دانمارک و ایسلند، کشورهای اسکاندیناوی را تشکیل می‌دهند که به نوردیک (Nordic) اشتها دارند.

حدود ۴۵۰ هزار کیلومتر مربع مجموع مساحت این کشور است. طول آن از شمال تا جنوب از لابلند (Lapland) تا اسکین (Skane) حدود ۱۶۰۰ کیلومتر و عرض شرقی و غربی آن حدود ۵۰۰ کیلومتر می‌شود. از سال ۱۷۱۸ م. حکومت «مشروطه سلطنتی» در این کشور برقرار شد و پادشاه کم‌کم وضعیت تشریفاتی پیدا کرد. پارلمان (Riksdag) و هیأت وزیران اساس ساختار حکومتی را شکل داده‌اند. دولت در ساختار رقابت احزاب سیاسی و با رأی اکثریت در انتخابات شکل می‌گیرد. در سال ۱۸۷۳ «کارل گوستاو» پادشاهی می‌کند. نخست‌وزیر از طرف حزب برنده انتخابات معرفی می‌شود.

در سال ۸۲۹ م. مسیحیت توسط یک کشیش پا به این کشور گذاشت اما تا نیمه اول قرن دوازدهم بت پرستی نیز رواج داشت. در سال‌های ۱۱۶۰-۱۱۵۰، اریک چهارم پادشاه سوئد، بت پرستی را منسوخ اعلام کرد و به ترویج دین مسیح پرداخت. سرانجام مسیحیت لوتری به عنوان دین عمومی رسمیت یافت اما کلیساهای دیگر نیز فعالیت می‌کنند. مسلمانان با ۲/۳ درصد بزرگترین اقلیت‌اند.

سوئد کمتر از ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد. این کشور از ۲۱ کانتی (استان) و ۲۸۹ حوزه شهرداری تشکیل شده است. در گذشته شامل ۲۴ کانتی می‌شد. شهرداری‌ها مگر در حوزه‌های کلان مثل دفاع و سیاست خارجی، قدرت و اختیار زیادی در اداره شهر دارند. مثلاً تصویب مالیات در اختیار شهرداری‌هاست.

در سال ۱۹۴۶ به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. در سال ۱۹۱۴ سوئد اعلام بی‌طرفی کرد و بدین علت از آسیب‌های جنگ جهانی در امان ماند. اما پس از پایان جنگ سرد به اتحادیه اروپا پیوست. ۶ ژوئن، «روز ملی» در سوئد اعلام شده است.

- با گروه قبل از سفر افتخار آشنایی پیدا می‌کنم؟
- حتما. جلسه‌ای در وزارت خارجه برای آشنایی
و یادآوری‌ها می‌گذارند. خبرتان می‌کنیم.
همین! آمدم مجله؛ کیهان فرهنگی. حدود ساعت
۱۲.

تدارک

زادراه باید چه باشد؟ اطلاعات؛ دانستی‌های
لازم. کار آغاز می‌شود. از کتابخانه مؤسسه کیهان.
کتاب سبز
کتاب سبز چاپ وزارت امور خارجه ایران درباره
سوئد، دسترس‌ترین مأخذ اطلاعات درباره این
کشور است؛ چاپ دهه هفتاد ماست.

داده‌های کلی است و فصلی هم دارد
که به سابقه روابط طرفین (ایران- سوئد)
و به فراز و فرود روابط بعد از انقلاب
اسلامی بهمن ماه سال ۱۳۵۷
فهرست وار می‌پردازد.
مآخذ بعدی اطلس جغرافیایی با نام
«گیتاشناسی کشورها» است در قطع
بزرگ. چاپ آن نیز مربوط به قبل از
فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است.
اطلاعات جمع‌بندی شده خوبی دارد؛ به
وضعیت جغرافیایی، تاریخی، منابع
اقتصادی، انسانی، جنگ‌ها و روابط آن
با کشورها در دوره‌های مختلف اشاره
می‌کند.

تا نمایشگاه کتاب تهران، مآخذ دیگری پیدا
نکردم. بایگانی مؤسسه غنای خاصی ندارد مگر از
نظر سیاسی، آن هم به تقریب منحصر در روابط دو
کشور است و چند برگ دست‌نویس در معرفی این
کشور که باید نویسنده آن از سفارت سوئد باشد.
مربوط به دهه چهل تاریخ خودمان.

اطلاعات این منابع برای این ننده غنمت است؛
تصویری از گذشته تا دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی از
سوئد برایم ساخته می‌شود؛ موقعیت جغرافیایی،
همسایگان، وضعیت آب و هوایی، جنگ‌ها،
صلح‌ها، روابط با همسایگان از گذشته تاکنون،
چگونگی استقلال این کشور، علت بی‌طرف ماندن
سوئد در اروپا در دو جنگ جهانی و در سالیان
جنگ سرد، جایگاه دموکراسی در سوئد. موقعیت
دیپلماتیک و دیپلمات‌های این کشور در
سازمان‌های رسمی بین‌المللی.

در نمایشگاه تهران

هنوز دنبال اطلاعات کارآمدتری می‌گشتم برای
رفع حواجی؛ بار سوم که به نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران رفتم، سری زدم به بخش نمایش
کتاب‌های چاپ شده سال‌های گذشته و از متصدی
رایانه کمک خواستم. کتاب‌هایی درباره سوئد
معرفی کند؛ در فایل مربوط چهار عنوان کتاب ثبت

□ احتیاط‌کارهای ایمنی در صرافی‌ها بسیار دقیق است. صرافی‌ها جمع‌وجورند. خلاف صرافی‌های خیابان فردوسی که با دکان‌بقالی از نظر امکان‌سهولت تردد تفاوتی ندارد. در استکهلم صراف‌ها فقط در دژ خود از تعرض مصون‌اند.



شده بود؛ فرهنگ دو زبانه فارسی سوئدی، کتاب
سبز (چاپ وزارت امور خارجه)، سوئد و فرهنگ
(چشم‌انداز کلی از جامعه، فرهنگ و هنر)، «آموزش
مردمی و دموکراسی در سوئد» و ادبیات سوئد (از
دوران کهن تا عصر آزادی - جلد اول) دو کتاب اخیر
جذب نظر کرد. تهیه کردم. بعد در کتابخانه مؤسسه
کیهان به دوره ۶ جلدی ترجمه «فرهنگ آثار» دست
یافتم با کمک همکار گرامی آقای ابو الفتحی، مدیر
کتابخانه، تمام این ۶ جلد را در روزهای متوالی
ورق زدم. تمام نام‌های نویسندگان سوئد و آثار و
معرفی آثارشان را استخراج و خلاصه‌نویسی کردم.
قبل از این به کتاب ترجمه آثار خارجی به فارسی
رجوع کرده بودم چیز دندان‌گیری به فارسی ترجمه
نشده بود، از تعداد محدودی نویسنده سوئدی
داستان‌هایی به فارسی برگردانیده شده بود که
مربوط به گذشته دور بود و نایاب سگریک استثنا؛
نمایشنامه‌های قابل توجهی از آگوست یوهان
استریندبرگ (۱۸۴۹-۱۹۱۲) در دسترس بود؛
استریندبرگ از بزرگترین نمایشنامه‌نویسان جهان
است و به دلیل بیماری روحی و روانی، زندگی
خاصی داشت. برخی از نمایشنامه‌های ترجمه شده
وی این‌هاست: پلر، سونات اشباح، توده هیزم، به
سوی دمشق، عید پاک (ایستر)، میس ژولی.
اما از آثار ادبی (داستان) فقط این داستان‌ها به

فارسی ترجمه شد: نامه سان میکل (اکسل مونته/
م.ا. به آذین، ۱۳۳۷، تجدید چاپ ۱۳۵۷)، افسانه
رتور (سلمالا گریف، ترجمه رضا سیدحسینی در
کتاب؛ قصه‌هایی از نویسندگان بزرگ برای
نوجوانان، ۱۳۶۷، چاپ چهارم ۱۳۷۳)،
داستان‌های یک شب بهاری (سلمالا گریف)،
ترجمه شجاع‌الدین شفا، در کتاب داستان‌های
کوتاه از نویسندگان بزرگ، ۱۳۳۱، تجدید چاپ
۱۳۴۸)، آشتگان شیفته (حلقه لوئسکولدها)
(سلمالا گریف، ترجمه پرویز داریوش، ۱۳۶۷)،
سفر شگرف نیلسن هولگرسون در سرزمین سوئد
(سلمالا گریف، ترجمه قاسم صنعوی،
۱۳۷۱) همین. اما اخیرا نیز رمانی از
نویسنده سوئدی به فارسی برگردانیده
شده است.

نام‌های دیگر نیز در ایران مطرح‌اند؛
اینگمار برگمان، (فیلمساز معروف
سوئدی)، امانوئل سوئدبرگ (فیلسوف
و متفکر سوئد) (۱۶۸۸-۱۷۷۲)،
کارل فون لینه (گیاه‌شناس معروف،
۱۷۰۷-۱۷۷۸)

نام کامل سلمالا گریف چنین است:
سلما اوتیلیانا لووسیا لاگریف
(۱۸۵۸-۱۹۴۰) در سال ۱۹۴۰
جایزه نوبل ادبی را دریافت کرد. وی

معلمی ناشناخته بود که با روی آوردن به
داستان‌نویسی شهره شد، و آثار متعددی با محتوای
تاریخ و فرهنگ سوئد دارد.

و «فرهنگ آثار» که دانشنامه‌ای است درباره
نویسندگان جهان، معرفی آثار همراه با تحلیل
محتوایی هر یک. دانشنامه‌ای است بسیار غنی و
ذی‌قیمت خداوند بنیان‌گذاران این کار را جزای خیر
دهد، آنانی که دم برمی‌آورند، همواره نفسشان از
جای گرم برآید و آنانی که دم فرو برده‌اند، اندامشان
در بهشت برین با حور و غلمان همدم باد! مرحوم
رضا سیدحسینی و همکاران.

از برگ برگ «فرهنگ آثار» نام بیش از ۷۰ تن
نویسنده و شاعر و در مجموع شناسنامه بیش از
۱۵۰ جلد کتاب را فیش کردم و فهرست‌وار
تحلیل‌ها را همراه با شناسنامه کتاب‌ها نوشتم.
دریافت‌م جای آثار قوی و پرمحتوای بسیار از
نویسندگان سوئدی در ایران خالی است.

تأخیر

دهه دوم اردیبهشت خبری نشد. فرصت مغتنم
بود، سفر یک هفته‌ای به ولایت کرده‌ام، اگر به این
سفر نمی‌رفتم، غیبی بزرگ نصیب می‌شد و ناکامی
در استفاده از هوای سرشار از بوی شکوفه‌های
مرکبات، نارنج، پرتقال و نارنگی که امسال محشر
کبرا بود، شاخه‌های سبز در پوشش شبیر سفید

شکوفه‌ها در خشخاش و تجلی و صف ناشدنی داشت. و شب آوای بلبل از دامنه کوه جان مستمع را به جانان وصل می‌کرد. چه‌چیز بلبل در اردیبهشت ماه سالیانی است که مرا به خویش می‌خواند، بویژه سحرگاهان در سکوت سکرانگیز روستا، روحم را در جاری مهتاب غرق می‌کند.

هیچ سفری، هیچ پیامی شادی انگیز غیر مکرر و هیچ دیداری نمی‌تواند جای این ایام را بگیرد و از دست رفتن آن اندوهی است که همواره چون خوره‌ای تا سال بعد در عذابم می‌دارد.

خبر می‌رسد

یکشنبه ۲۷ اردیبهشت خاتم خلجی خیر می‌دهد. که چهارشنبه ساعت ۱۰ صبح جلسه‌ای در وزارت خارجه برگزار می‌شود. تأکید بر حضور به موقع دارد. بنده آدم وقت شناسی ام این جا را نیز به عنوان حوزه کار خبری می‌دانم، چنان جاهای دیگر به موقع حاضر می‌شوم.

می‌گویند کارگاهی است برای آشنایی اولیه همسفران باهم، یادآوری ضروری از طرف وزارت امور خارجه؛ مناسبتی کنیست و سئلوار پیوسته. کارت ویزیت داشته باشید. پیشنهاد کاری دارند؛ برای مثال، دو نفر سخنگو باشند. از میان گرایش‌ها. و در نشست‌ها و گفت‌وگوها حرف بزنند و پاسخگوی پرسش‌ها باشند. افراد همراه را نمی‌شناسم. می‌گویند هیأت متشکل از نفرهای دولتی و غیردولتی و روزنامه‌نگاران اند و یک نفر محقق نیز در هیأت حضور دارد که به جلسه نیامده است و یک نفر فیلمبردار.

گفته می‌شود، سفر رسمی معاون مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز با سفر شماسه‌زمان شده است. می‌شناسمش. علیرضا ملکیان سالیانی در روزنامه کیهان حضور داشت، در بخش (سرویس) اجتماعی و بعد تا شورای سردبیری. یکی از افرادی است از روزنامه کیهان که با صفا هرندی به وزارت ارشاد رفته است.

دو نفر هم از بخش رسانه‌ای وزارت ارشاد حضور دارند (طاهری و علیرضا شیروی) همراهان چند منظوره‌اند. یک نفر نیز از وزارت امور خارجه (آقای صادقی).

و دیگران، خبرگزاری فارس (رضا داوری، جانشین معاون سردبیر)، روزنامه رسالت (حنیف غفاری، بخش خارجی)، مجله پگاه حوزه (شریف لک‌زایی)، مجله کیهان فرهنگی (ابراهیم زاده گرجی)، صدا و سیما (عبدالله بیچرانلو به عنوان اهل تحقیق، دانشجوی دکتری مدیریت رسانه دانشگاه تهران)، حسن حبیب‌زاده (فیلمبردار).

دو تن از کارشناسان وزارت امور خارجه اطلاعاتی درباره وضعیت و موقعیت ایرانیان در



سوئد، تعدادشان، وضعیت جریان‌های سیاسی مخالف انقلاب و رسانه‌ها می‌دهند. درباره حقوق بشر نیز صحبت می‌شود که وزارت خارجه معتقد است، این موضوع هر جای سوئد پروید، وبال شماست پس بحث مستوفایی می‌شود. طوماری از موارد نقض حقوق بشر در اروپا و از جمله سوئد بیان می‌شود.

آیا به کارمان آمد؟

خیال‌تان راحت؛ موضوع حقوق بشر که بعد هم در سفارت ایران در استکهلم از سوی سفیر یادآوری شد؛ نه تنها جای خاصی نداشت که در میان بحث‌های دیگر به تقویت گم بود. به نظر می‌رسد برآورد این دوستان نشانگر نداشتن تجربه در ارتباط با نشست‌های هیأت‌های رسانه‌ای است. همان‌طور که موضوع داشتن سخنگو نیز خوشبختانه در عمل اجرا نشد و تمام نشست‌ها با مشارکت عمومی هیأت در بحث‌ها و پرسش و پاسخ‌ها فعال می‌شد.

شنیده‌های بنده از سفر رفته‌های قبلی و از این جلسه حاکی از این داستان بود که چنین تقسیم کاری در سفرهای قبلی رعایت می‌شد. به نظر می‌رسد در این سفر هیأت رسانه‌ای هر کدام آرای داشتند و از بیان آن نمی‌گذشتند.

زبان انگلیسی

البته دانستن و اشراف به زبان انگلیسی در گفت‌وگو سهم مشارکت افراد را افزایش می‌داد. این برگ برنده‌ای در دست همسفرانی بود که به این زبان

تسلط داشتند. گرچه گاهی از سوی همراهانی به درازدانی می‌کشید. این بنده از موهبت زبان دانی برای مکالمه و به اصطلاح دیالوگ محروم بودم، ناچار از کمک دوستان بویژه آقای عبدالله بیچرانلو بهره می‌گرفتم، لذا در موارد خاص که گفتن را لازم می‌دانستم، مشارکت می‌کردم. مشارکتی مفهومی، چهارچوب‌دار، مقید به هدف، پاسخگو، پرسشگرانه.

اقامتگاه در استکهلم

هتل کلارین Clarion Hotel محل اقامت هیأت است. روی به روی پارک جمع و جور تمیزی با نام Norra Bantorget، با دو نوع درخت، درختانی با برگ‌های سبز کامل و درختانی با برگ‌های قرمز متمایل به قهوه‌ای با قد و قامتی به تقریب یکدست، همه چترگون. برگ‌ها همه شفاف که نشانگر عدم آلودگی هواست. دیواره‌ای در یک بخش پارک ساخته‌اند؛ یک طرف آن را نقش برجسته پوشانده است؛ با فگوراتیو اصلاتا چیگرایانه، مبارزه‌جو با مشخصه‌ای القاگر تحرک و تکاپوی سخت. بیشتر یادآور آثار تجسمی با شخصیت‌های کارگری (پرولتری) است. نوشته‌ای دارد اما به زبان سوئدی. آن سوئد آب نمایی چشم انداز محیط را در مجموعه سبز جذاب تر می‌کند. آبنما به صورت گل‌گیاه کنگر در ارتفاع دو متری قرار دارد و از هر شاخه میله‌های گل کنگر، آب با فشار و کف بربل فرو می‌ریزد. در تیرگی شب نما، که بر روشنی روز می‌چربد، نورپردازی ساده‌ای، این منظره را چشم نوازتر می‌کند و چنان است که دهها جعبه پودر لباس شویی را در آب ریخته و به هم زده‌اند.

ساختمان‌های سمت شرقی پارک و هتل اصیل ترند زیرا طبقه‌های مسکونی آن‌ده به همین دلیل بعضاً نمای گوتیکی دارند. پنجره‌هایی با چوب‌های مربعی کوچک اما متعدد. و با شیروانی سفال مانند سیاه از جنس مس، ساختمان سمت غربی که بسیاری شان فروشگاه‌اند شکل مدرن دارند؛ با ستونی و سنگ‌نما و پنجره‌هایی بزرگتر با شیشه‌های بزرگ.

از پشت هتل خطوط راه آهن و مترو می‌گذرد با ریل‌های روی زمین.

هتل کلارین ۱۰ طبقه دارد. با تمام امکانات. هیأت در طبقه ۹ اسکان می‌یابد در اتاق‌های دو نفره به این ترتیب، حنیف غفاری با حبیب‌زاده، رضا داوری با شریف‌لک‌زایی، طاهری با شیروی، ابراهیم‌زاده گرجی با بیچرانلو، ملکیان با ساکش. حمام و توالت باهم‌اند. وان و دوشی جدا و روبه‌روی توالت، دو دستشویی.

اتاق دو تخت. یک دستگاه تلویزیون و تلفن، دو دستگاه آب‌زور، دو صندلی گردان و یک میز عسلی. یخچالی نقلی. و روی میز توالت جایی برای شارژ

باتری تعبیه کرده اند. دو جلد کتاب در اتاق گذاشته اند، یکی مجموعه ای از عکس های عکاسان مختلف است عکاسان سوئدی و غیر سوئدی. اما همه چیز مربوط به مردم، فرهنگ، طبیعت، روابط اجتماعی، هنر و... این کشور است. با چاپ نفیس، کاغذ کلاسه. با عکس های سیاه و سفید. کتاب دیگر، همه نوع اطلاعات درباره سوئد دارد، به درد گردشگران می خورد همراه با معرفی کاملی از امکانات هتل. زبان: انگلیسی و سوئدی
از فرودگاه امام خمینی (ره) تا ارلاندا
از فرودگاه امام خمینی (ره)، هما، هواپیمای بهن پیکر، ساعت ۸/۰۰ صبح بلند می شود. بر صندلی های به تمامی مسافر نشسته است، نشانه ای از بازار پر رونق رفت و آمد میان تهران- استکهلم. پرواز مستقیم.

هما با بلع حدود ۳۰۰ شکار به سمت غرب ایران پیش می رود در مسیر ارمنستان، ترکیه، فراز دریای بالتیک و سوئد (استکهلم). به مرزهای سوئد می رسیم، آسمان آبی است. با ورود به مرزهای سوئد چشم اندازم تاریک می شود و فضای بیرون، به رنگ بال هواپیما، سربی. در ردیفی نشسته ام که امتداد آن در خارج هواپیما روی بال سمت راست کشیده می شود. با رسیدن به فرودگاه، بانندیکسر باران شوی شده است. نم نم باران هنوز محیط را نوازش می کند. هوا این ساعت معتدل و بهاری است. سرسبزی تپه ماهورها و درختان سبز بهن برگ، ناگهان فاصله ها را قیچی می کند، مرا از همراهان جدا می سازد و یگراست به زادگاه محبوبم - مازندران - می برد؛ زمین های خیس، بارش نرمک نرمک باران، تپه ماهورهای سبز با گل های وحشی و درخت ستان یکدست. این طی الارض وقتی کمال می یابد که با نشستن در خودرو سفارت ایران، بوی شرجی نیز گل می کند و چشمه عرق از پوست می جوشند.

فرودگاه ارلاندا (Arlanda Airport) را در شمال استکهلم ساخته اند و با این شهر ۴۵ کیلومتر فاصله دارد. تاکسی های فرودگاه قیمت مقطوع دارند اما رفت و آمد با اتوبوس ارزاتر تمام می شود. که هر دو وسیله نقلیه در جنب فرودگاه در دسترس است. تاکسی های فرودگاه، رنگ مشکی غلیظی دارند.

تلویزیون و پول

بیچرانلو بود که تلویزیون اتاق ۹۲۰ را روشن کرد. روز ورود از جمله فیلمی را نمایش میداد که بازیگرش گلشیفته فراهانی بود. همان که فیهالیوود ساختند. روشن کردن تلویزیون تکرار شد و عصر روز بعد هنگام برگشت با رجوع به اطلاعات دوزاری اش می افتد که باید بهای تماشا را بپردازد، ۲۰ کرون پرداخت. در حقیقت آن چه پخش می شود، دست پخت هتل است. ۱۰۰۰ کرون هم

تبدیل کننده ارز نیز از طریق درجه ای بسیار کوچک امکان پذیر است. صراف ها در دز خود از هر نوع تعرضی مصون اند.

روز ورود به استکهلم که برای تبدیل ارز (یورو=URE) به چنچستان رفته ایم، هر یک یورو برابر با ۱۰/۲ کرون سوئد می ارزید. و برگه دقیق محاسباتی را نیز تحویل می دهند. ضمن این که با ماشین حساب که در راهرو گذاشته اند می توانی نرخ برابری را بررسی کنی. آقای کمالی و راننده فیلی پینی سفارت ایران، هیات را به صرافی که می شناسند می برند. از نظر آنها تبدیل ارز در این صرافی به صرفه است.

خوب است همین جا، از اقدام تامینی و کنترل و بررسی به اتفاقی اشاره کنم: برای خریدگی به فروشگاه لباس رفتیم؛ پس از آن که حساب و محاسبه شد، فروشنده که یک خانم ایرانی بود، لباس ها را در ساک دستی مرتب کرد، زیپش را بست و داد دست ما؛ با خدا حافظی ایرانی راه افتادیم. در آخرین گام که می بایست قدم در خیابان بگذارم، ناگهان از بالا سر فریاد آژیر برخاست، چشم ها به من دوخته شد، بی خبر از همه جا، ایستادم، برگشتم، فرو شنده که با اعلام خطر، پشت سرم راه افتاده بود، با تعجب و تاسف کیف را گرفت، دوباره یکی یکی را واریسی کرد، اشتباه از خودش بود که یکی از گیره های مغناطیسی را بر نداشته بود. گیره ای که با دست نمی توان از لباس جدا کرد. کار جداسازی را با آهن ربایی می کنند که روی میز کار دارند. از در عذر خواهی و پوزش درآمد. گفتم، خانم کاری کردی که دهها جفت چشم در یک لحظه با تابش خود، تبخیرم کرده اند. دوباره همه را مرتب کرد خودش کیف را از ممیزی گذراند و در خیابان به من تحویل داد. و عذر خواهی کرد و بدین ترتیب جمعیت منتظر بعضاً بالبخند همراه من نفس راحت کشیدند. در تمام فروشگاه هایی که وارد شده ایم و ۹۹ درصد برای تماشا، از کتاب فروشی گرفته تا لباس فروشی و غیره، چنین احتیاط هایی محاسبه شده است.

یکشنبه ۳ خرداد ۸۸

صبحانه را میهمان هتل ایم؛ ساعت ۹ صبح هر روز. نعمت به وفور، متنوع و رنگارنگ تدارک دیده اند و میهمانان همه صندلی ها را پر می کنند. انواع نان که گونه ای به نان های سنتی خودمان می مانند با آرد سفید و با همان طعم. وقتی از دیواره داغ تنور روستا کننده می شوند و آتش هیزم مستقیم خمیر را به نان خوشمزه بدل می کند. نانی با پوست چغندر بدون تکه ای به اصطلاح ضایعات! یادش بخیر. «آن روز گاران یاد باد». کلوچه و نان های ورقی سیاه. انواع بیسکویت از پوست پیازی خشک تا نرم مغزدار. آدم خوش خوراک می تواند

□ مرکز امام علی (ع) در استکهلم، ساختمان به نسبت بزرگی است در یک طبقه. کلاس های آموزشی مختلف دارد. نوبت بچه های ایرانی شنبه روزهاست و بچه های عراقی، روزهای یکشنبه در کلاس حضور می یابند. دست اندرکاران متفق القول اند که استقبال ایرانی ها اندک است تعداد بچه های عراقی چندین برابر بچه های ایرانی (۷۰ نفر) است که در کلاس های مرکز حاضر می شوند.

داد تا بتواند با خانواده اش در ایران تماس بگیرد با کد ۱۰ رقمی که می بایست وارد می کرد.

کنترل شد آمدن

شد آمدهای ساکنان اتاق از طریق نصب دوربین در ابتدای ورودی کنترل می شود. در ورودی اتاق، با فاصله حدود ۱۵ سانتی متری چهارچوب در، داخل شکافی محفوظ در سقف، دوربین کار گذاشته اند. باز کردن در اتاق، استفاده از آنتن سوراخ روشن کردن چراغ اتاق با یک کارت دیجیتالی ممکن است که هنگام ورود تحویل میمان می دهند و در پایان پس می گیرند. در نتیجه همه کارها با ضرب امنیتی و محاسبه اقتصادی تدوین شده اند. رمز ورود به ساختمان های عمومی نیز کدهای مشخص است که هر طبقه دارد و در اختیار کارکنان اصلی است.

نظافت اتاق ها، ساعت ۹ صبح آغاز می شود. در طبقه ای که اقامت داریم، آقای سیاه پوست، بلند بالا، تومند و خانمی سفید پوست کار نظافت را انجام می دهند.

صرافی

احتیاط کاری های ایمنی در صرافی ها بسیار بالاست. صرافی ها بسیار جمع و جورند. خلاف صرافی های خیابان فردوسی که بادکان بقالی از نظر امکان سهولت تردد تفاوتی ندارد. در ورودی بسیار سنگین و سخت باز می شود. ارتباط با صراف و

میزش را به وفور از نعمت های گیاهی و غیر گیاهی، از میوه های فصل و سردخانه ای تزئین کند و تا ظهر بلمباند. در نوشیدنی ها شیر (سرد)، آب جوش، چای، قهوه، شیر قهوه و کاکائو، بنده با اندک غذای کنار می آیم. و با لیوانی آب جوش. گرچه در خانه، نام صبحانه اشتهایم را تحریک می کند. این توالی فرنگی ها حال به گیری است. به دردسرس نمی آرزد، آن هم در جابه جایی های پرشتابی که داریم. ضمن این که پیشرفت سرما خوردگی همراه با سرفه محسوس است. در مسافرت و با وضعیت مزاجی نامیزان بنده، احتیاط شرط رفتار حسابگرانه در مقابل چشمک های غذاهای ملون است.

حدود ساعت ۱۰ با دو دستگاه خودرو حرکت می کنیم. دیدن و آشنایی با مرکز امام علی (ع)، برنامه اصلی امروز است.

مرکز و مسجد امام علی (ع)

مرکز امام علی (ع) حدود نیم ساعت از هتل فاصله دارد. ساختمان به نسبت بزرگی است در یک طبقه (همکف) با محوطه ای که چند اصله درخت دارد و در برخی از قسمت ها علف سبز شده با گل های خودرو بهاری. گل هایی با گلبرگ های زرد، حدود ۲۰ سانتی متر. بسیار شاداب بی شباهت به «زردتی تی» های خودمان نیست در مازندران. اما بوته «زرد تی تی» بزرگتر و شاخه و برگ آن بیشتر و بزرگتر است. این گل ها - نه در مازندران و نه در استکهلم - عطری ندارند. ویژگی شان جلوه بخشی است.

از در ورودی ساختمان، پایه سرسرامی گذاریم، روبرو سالن بزرگی است مفروش، تمیز، بامنبری، کتابخانه ای در حد چند قفسه متکی به دیوار، با کتاب هایی به تمامی عربی، در گوشه ای میز و صندلی گذاشته اند که تعدادی جوان با معلمی مشغول به آموزش و آموختن اند. می گویند امروز نوبت دانش آموزان عراقی است. از دختران و پسران. هم زبان عربی می آموزند و هم معارف اسلامی. در اتاقی که به کودکانی می ماند، چند وسیله بازی هم تعبیه کرده اند و کودکانی چند مشغول و رجه و رجه اند و خانم به کارشان نظارت دارد.

آشپزخانه هم دارند. در اتاق عقد، چند تن زن و مرد در حال گفت و گو اند. کتابخانه کوچکی (چند قفسه پشت داده به دیوار) با کتاب های فارسی را هم دیده ایم با کتاب های مذهبی و ادبی (مثلا دیوان شهریار و گلستان سعدی).

نوبت بچه های ایرانی، شنبه روزهاست. دست اندرکاران متفق اند که استقبال ایرانی ها اندک است. حدود ۷۰ تن از بچه های ایرانی در سنین مختلف در مرکز امام علی (ع) درس می خوانند. اما تعداد دانش آموزان عراقی چندین برابر است. کلاس هایی برای خانم ها، به ویژه مادران



بچه هایی که در مرکز آموزش می بینند، تشکیل می شود. نشریه ماهانه هم به مرکز می رسد، کمی بزرگتر از قطع پالتویی، ۲ برگ کاغذ A4: یکی به زبان عربی و دیگری به زبان فارسی. هر دو در شهر قم آماده و چاپ می شوند. از آن جا برای مرکز می فرستند. ملکبان به مسوول روحانی مرکز قول هایی برای رفع کمبودها می دهد. کاغذ نشریه عربی گلاسه و حروفچینی و چاپ آن هم مرغوب تر از همتای فارسی است. یکا نمونه از هر کدام آورده ام؛ «رواق سبز» شماره ۳۸ فارسی است با تاریخ: اردیبهشت ۱۳۸۸، جمادی الاول ۱۴۲۹، ۲۰۰۹ May. به نشریه عربی «موعظة المجمع» عنوان داده اند با شناسایی زیر: «مجلة شهریه ثقافية یصدرها مجمع اهل البيت (ع) / السويد / استوكهولم / السنة السابعة، العدد: ۸۴، جمادی الثانية / ۱۴۳۰ هـ - جزیران / ۲۰۰۹ م.»

این نمونه ها به فاصله یک سال با هم چاپ شده اند. جدیدترین شماره فارسی که در دسترس بود. در شماره عربی می خوانند: مولد الزهراء (ع)... یوم المرأة، تأثیرات الفیلسوف المسلم ابن سینا فی الثقافة الارویبه، ضرورة التقليد فی الشریعه، ادب الاختلاف (الشیخ عبدالله بن بیه، عضو هیئة التدیس بجامعة الملک عبدالعزیز بیجدة). هل یقسو طفلك علی اقرانه؟، الحجاب فی الدیانات،

من وقائع شهر جمادی الاخره.

جالب این نکته است که برخی از صفحه هادر غیر موضع خویش قرار گرفته اند! و در نشریه فارسی هم مطلب یک صفحه تکراری است؛ نشانی هر دو نشریه را بخوانیم

Datavagen2B

17543 Jar fall a

و نشانی اینترنتی:

www.aba-sweden.com

بازار بزرگ مطلوب

مقصد بعدی، مرکز خریدی است وسیع با فروشگاه های متعدد از البسه تا اشریه و انواع اغذیه و تمام لوازم زندگی برای کوچک و بزرگ و وسایل تزئینی و ضروری منازل. از گران گران و شیک تا ارزان و متوسط. ساعت از ۱۲ گذشته است، لحظه به لحظه محوطه شلوغ و ورود و خروج به فروشگاه ها بیشتر و بیشتر می شود. زیرا روز تعطیل است و مردم برای تدارک لوازم مورد نیاز هجوم می آورند، به ویژه که فروشگاه هایی حراج واقعی دارند. با برچسب روی اجناس که قیمت اصلی و قیمت حراجی (با تخفیف) را نوشته اند. در این وضعیت یعنی قیمت مقطوع! حراجی ها واقعاً شلوغ است. مردم به وفور می خرند و از فرصت مغتتم بهره می گیرند. برای ما - من - اما گران است ولی بسیاری اجناس با مشابه ایرانی قیمت مناسب تری دارند. به جیب خودم می نگرم و به درآمدی که دارم لذا با خست بر خورد می کنم مگر چند تاتی شرت می خرم. رضائی شیرپای خورده راننده خوش برخورد و با حوصله سفارت می گوید، ممکن است دیگر فرصت خریدی از این نوع نداشته باشید مگر امروز، بعداً متوجه می شویم همین طور است با برنامه های فشرده ای که تعیین کرده اند. تازه مناسب تر کیرتان نمی آید. شاید در شیستا.

شیستا کجاست؟

شیستا مرکز رستوران ها و خرید است. رستورانی که غذای ایرانی هم دارد. ایرانی ها را می توان این جا پیدا کرد. مشتاقان قیمة، قورمه سبزی، چلو کباب و... را. پیشقراولان هیات زودتر از ما رسیده اند و تانیمه بشقاب شان را خالی کرده اند؛ برنج و قورمه سبزی سفارش داده اند.

«چی بخوریم چی نخوریم؟» رضایی می گوید، «ماهی». «ماهی؟» «بله ماهی فلکس» که به نظرش بسیار خوش مزه است. تیغ هم ندارد. می گوید بهترین ماهی سوئد است. و گران.

برنج و کباب ماهی فلکس سفارش می دهیم. بنده، رضایی، لک زایی، حبیب زاده، بیچرانلو و داوری. آب نیست. مجبورم نوشابه بخورم که تشنه ام. یک لیوان نوشابه زرد برمی دارم. برنج

ایرانی است. خوب عمل آورده اند و ماهی هم خوب است. طعم ماهی جنوب دارد، بیشتر طعم شیر ماهی اقیانوسی. پر گوشت است.

رضایی می گوید روزهایی که ماهی ها را حراج می زنند، می رویم برای خانه از آن می خریم آن هم با قیمت مناسب.

فروشگاه لباس

حال آمده ایم روی رستوران ایرانی. فروشگاه لباسی در دو طبقه. اکثر فروشگاهها، فروشنده زن دارند. یک خانم ایرانی در این فروشگاه کار می کند طبقه بالا لباس هایش بیشتر زنانه است. با ۵۰ تا ۷۵ درصد تخفیف ارائه می شود.

همین جاست که آن اتفاق کذایی افتد و جیبم آزر بلند می شود. لباس های زنانه البته به درد خانواده هایی مثل ما نمی خورد فقط می توانند در خانه بپوشند.

اما برای اهالی این جاویژه خیابان و مهمانی است. مگر شلوارها و بعضاً مانتوها در هر حال اجناس مناسب را می خریم.

سر جمع ۱۸۰۰ کرون خریدم شده است. حالا نکته تازه ای دستگیرم می شود و آن خواستن "TAX Free" است. و چنین معنی و مفهومی دارد؛ خرید معاف از مالیات. فروشگاهها سطوح خرید و میزان معافیت هر سطح را مکتوب در اختیار دارند و طبق آن عمل می کنند.

برای این کار برگه مستقل با مهر فروشگاه داده می شود. خریدار هنگام خروج از سوئد در فرودگاه آن را به باجه های مشخص می برد و مبلغ مندرج در برگه را پس می گیرد. البته سرسری نگاهی هم به اجناس می اندازند.

در روز بازگشت، جوانی با هویت چینی در کنار فرد دیگری که قیافه سوئدی دارد، در فرودگاه ارلاندا، ساک ما را مثلاً بازرسی کرد و برگه را مهر زد تا در جای دیگر مبلغ را دریافت کنیم. بعد که به باجه مربوط رفتیم، باز همین جوان چینی آن جا حاضر بود و سریع کار را روبه راه کرد.

۲۳۴ کرون به من بازگرداندند. یعنی خریدم شد (۲۳۴ - ۱۸۰۰) ۱۵۶۶ کرون. در مرکز خرید و رستوران شیشتا یکی از همراهان می خواهد هدیه ای طلایی برای خانواده بخرد. در فروشگاههای را باز می کنیم. طلای زرد و سفید دارد.

با فروشنده و مالک عرب. از قضا یکی از فروشندگان، هموطن آبادانی است با ۳۰ سال سن با موهای ریخته سر از پیشانی تا تارک، پوست جنوبی ها را ندارد. پوست سفید و روشن دارد. وی

سوئد بزیم.

لاله زار استکهلم!

ساعت ۱۸/۰۰ شال و کلاه می کنیم به قصد سیاحت در «لاله زار» بویژه محلات تاریخی استکهلم. معادل استکهلمی «لاله زار Vaster Langatan» است که سر راست می رسد به کاخ سلطنتی و اطرافش (شهر قدیم = old town) حال باید دو مساله حل شود: الف: «لاله زار سوئد» چه نوع لاله زاری است؟ ب- محلات تاریخی استکهلم چقدر تاریخی است؟

اما مساله الف را با گفتار رضایی باید حل کنیم. می گوید ایرانی ها برای مناطقی که محل تجمع و تردد آشنای آنهاست، نام ایرانی گذاشته اند؛ مثل خیابان ولی عصر، میدان ولی عصر و خیابان لاله زار ... و

می گوید از هتل محل اقامت در تا چهار راه رارد کنید، راسته خیابانی است که مستقیم شما را به شهر قدیم می برد. به یاد داشته باشید این خیابان ماشین رو نیست و با فاصله های مشخص شیر سنگی ها را به شکم خوابانده اند. ما باید در راستای هتل، خیابان اولاف پالمر را طی کنیم تا به خیابان vaster Langatan (= لاله زار) برسیم.

دو تا چهار راه رارد کرده ایم. چهار راه بعدی را به سمت راست پی می گیریم. همین است؛ نشانی شیر سنگی؛ ماشین رو هم نیست. اما آدم هم کم دیده می شود با فروشگاه های بسته. که یکشنبه روز است و تعطیل.

همعرض لاله زار. اما مسلم است ابزار برقی و الکترونیکی یافت نمی شود. نمی دانیم چی می فروشند تا بعد. فقط سالن سینمایی باز است. سرک می کشیم؛ سالن انتظار نیمه روشن منتظران کمی ندارد؛ فیلم فرانسوی نمایش می دهد.

شیرها اما شیر مثنوی مولوی اند، بر بازوی آن رندی که شیری بدون یال و دم و اشکم می خواست. این ها اشکم دارند اما دست و پا ندارند. به نظر می رسد سنگی نباشند، از قالب درآمده اند اما روح سنگی دارند. هماهنگ با پیاده رو. در جاهایی در راسته خیابان نیمکت هم گذاشته اند و چند جا کافه مانندی باز است و صندلی ها در حاشیه خیابان چیده اند و عده ای نشسته اند یا می نوشند یا می خورند یا گپ می زنند.

اما مساله را بگذارید بعد توضیح بیشتر می دهم. فرصت دیگری هم دست داد تا مفصل تر این بخش قدیمی را دید بزیم و عکس بگیریم. دیدار امروز عصرانه بود، دیدار دیگر - چهارشنبه، صبحانه مقرر شد.

آغاز دیدارهای رسمی؛ دوشنبه

TT (Tidningarnas Telegrambyrå)

خبرگزاری رسمی و اصلی ترین منبع تامین انواع خبرها برای رسانه های سوئدی است. از رویترز و AFP خبرهای ایران را دریافت می کند. Direkt و FI.T و INS دیگر خبرگزاری های فعال در سوئداند.



همه را از خرید طلا باز می دارد. می گوید: «قیمت ها خیلی گرانتر از ایران است. قطعه ای هم می فروشند نه به گرم». و ترون ساعت را نشان می دهد: «اما ساعت ها قیمت مناسب دارد». متصدی زنی است باز هم عرب. ساعت ها بیشتر زنانه اند، عموماً با تخفیف ۴۹ کرون، با قیمت کرون آن روز به ریال ایران (۱۴۰ × ۴۹ =) ۶۸۶۰ تومان، مارک های معتبر هم دارد. سرانجام فقط یک نفر ساعتی می خورد.

ساعت ۱۵/۰۰ به هتل باز می گردیم. نماز را در اتاق محل اقامت می خوانیم.

تدارکات وزارت ارشاد به تعداد افراد سجاده هم آورده است، خودمان مهری داریم. سوغات کربلا، چرتی می زنیم. فرصتی است که سری به «لاله زار»

از دوشنبه برنامه‌های بازدید و گفت و گوهای رسمی و برنامه‌ریزی شده آغاز می‌شود. دوشنبه ۴ خرداد (۲۵ مه)، سه‌شنبه ۵ خرداد (۲۶ مه) و چهارشنبه ۶ خرداد (۲۷ مه) سال ۱۳۸۸ خودمانی و ۲۰۰۹ غربی. سفارت جمهوری اسلامی ایران در سوئد کار برنامه‌ریزی و هماهنگی را تقبل کرده است. در اولین ملاقات سفیر ایران آقای اسلامی هم حضور دارد. به دلیل حضور معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پس جنبه رسمی می‌چربد. زمان اکثر ملاقات‌ها و دیدارها و گفت و گوها یک ساعت است.

مرکز بین‌المللی مطبوعات و وزارت خارجه سوئد؛ اولین مقصد است. طرف ملاقات Class Jrnaues که ریاست مرکز را به عهده دارد. ساعت ۱۰ صبح. مردی پابه‌سن گذاشته، باریک و بلند، سفیدرو، با موهای جوگندمی. در ورودی داخل، ساختمان به استقبال آمده است. خوش برخورد. با روابط عمومی گرم. مقتضی سمت. محل ملاقات سالنی است چند منظوره با ردیفی از رایانه‌ها، تعدادی صندلی کنار هم چیده اندرو به دیواری که تابلو سفیدی

نشان از نشست‌های تشریحی دارد. وسط سالن چند میز را به صورت مستطیل قرار داده‌اند و به تعداد افراد این جلسه صندلی گذاشته‌اند.

میزبان از روی نوشته، وظایف مرکز را تشریح می‌کند، در مجموع وظیفه ارتباط با خبرنگاران را یدک می‌کشد و خدماتی که به آنان می‌دهد. روشن می‌گوید: «در قبال ارائه خدمات (ایجاد هماهنگی برای سفرهای بین شهرها، تنظیم وقت ملاقات‌ها، بازدیدها، در اختیار قرار دادن اطلاعات و برآوردن نیازهای مرتبط با حرفه اطلاع‌رسانی)، انتظار داریم چهره بهتری از سوئد منعکس کنند.»

نوبت به ملکبان می‌رسد؛ وی اطلاعات اولیه و کمی مطبوعات و به طور کلی رسانه‌ها را در ایران ارائه می‌دهد و می‌گوید: «یک خبرگزاری دولتی داریم» بقیه خبرگزاری‌ها غیر دولتی‌اند.

و در دیدارهایی رسمی دیگر نیز تکرار کرده‌اند. در بروشور معرفی هیئت روزنامه‌نگاران به انگلیسی نوشته‌اند. «حدود ۱۵۰ روزنامه، ۲۵۰۰ مجله و ۱۲ خبرگزاری غیر دولتی» در ایران فعالیت می‌کنند.

آیا از نظر «معاون مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی» مهر، فارس، ایسنا، ایکن، برناو... دولتی و رسمی نیستند؟ بودجه‌شان را از کجا می‌گیرند؟

مدیریت آنها را کدام شخص حقیقی یا حقوقی انتخاب می‌کند؟ کدام افراد حقیقی و حقوقی می‌توانند بر جریان اطلاع‌رسانی آنها تأثیر بگذارند؟



بعدجلسه به صورت طرح موضوع، پرسش و پاسخ بین تمام حاضران ادامه می‌یابد.

دامنه جلسه با آمدن خانم Cecilia julin رأس ساعت ۱۱ وسیع‌تر می‌شود. خانم ژولین «مدیر دپارتمان مطبوعات و اطلاع‌رسانی و ارتباطات وزارت امور خارجه سوئد» است و همکار class.

Class در دیدارهای بعدی همراه هیأت حضور دارد و همان ونلیقه هماهنگی را انجام می‌دهد.

ساعت ۱۲ به اصطلاح برنامه کاری با خبرنگاران خارجی مقیم سوئد اکلید می‌خورد. اعضای رسمی جلسه را ترک می‌کنند. یعنی ملکبان و سفیر.

خبرنگارانی از فرانسه (لیبراسیون)، ژاپن (آسامی شیمبون، که خانمی است مقیم سوئد با شوهر سوئدی، بیش از ۶۰ سال دارد)، یک کشور عربی و خبرنگاری از هند، برای جلسه کاری دعوت شده‌اند. سرمیزهای مختلف با بشقاب‌های غذا، حاضران تقسیم می‌شوند.

گفت و گوها دوستانه و در حد رد و بدل کردن اطلاعات رسانه‌ای و وضعیت کار حرفه‌ای است.

خبرگزاری TT

ساعت ۱۴ باید در محل خبرگزاری اصلی و عمده سوئد باشیم، مشرف به دریا در محله قدیم. طبقه نهم یک ساختمان با نمای شیشه‌ای و بدین ترتیب چشم انداز بدیع از دریا با کشتی‌های در حال تردد و نمای شهر استکهلم همواره می‌تواند سبب

تمدد اعصاب باشد.

Tidningarnas Teleglambyra (TT)

منبع و مأخذ اصلی تأمین انواع خبر رسانه‌های ارتباط جمعی سوئد است.

مدیر ارتباطات TT (به عبارتی مدیر روابط عمومی) آقای با موی سر و صورت سفید، چهارشانه که از ارتفاعش کم و به پهنایش اضافه شده است. با استفاده از لب تاپ، به تبیین و ساختار خبرگزاری می‌پردازد.

در سطح شهرهای سوئد و چند کشور خارجی نمایندگی دارند. فقط در مواردی که از نظر آنان مهم است خبرنگار به ایران می‌فرستند. به گفته Aders، اخبار ایران را از رویترز و AFP می‌گیرند. می‌گوید؛ حقوق ما زیاد نیست اما نمی‌گویید کف و سقف از کجاست به کجاست. یکی از منابع درآمد آنها فروش خبرهاست. برای اول و آخر بار بگویم، تنها جایی است که مثلاً هدیه‌ای داده‌اند، دفتر نقاشی ۴۰ برگ، بند موبایل و خودکار و همه مزین به آرام TT. و کتابچه راهنمای خبرگزاری نیز ضمیمه است.

در سالن وسیع خبرگزاری گشتی می‌زنیم. بخش‌های مختلف را فقط میزهای کار از هم جدا کرده است. محیطی به نسبت شلوغ است.

خبرگزاری‌های بعدی

Direkt دیگر خبرگزاری سوئدی است فعال در بازارهای مالی و تجاری با سابقه ۱۱ سال فعالیت.

۶۷ نشریه محلی و غیرسوسیالیست سوئد اقدام به تأسیس خبرگزاری (Forenade Landsortstidningar) FLT کرده‌اند و سهام خبرگزاری نیز متعلق به آنهاست. محل تأمین خبرهای گوناگون نشریه‌هاست. تأمین و انتشار مقاله‌ها و تحلیل‌های تخصصی در حوزه تحولات اقتصادی و بازرگانی را INS به عهده دارد. برخی از خبرگزاری‌ها خارجی نیز در سوئد نمایندگی دارند و مقر منطقه‌ای رویترز و فرانس پرس، استکهلم است.

سه‌شنبه ۵ خرداد = ۲۶ مه

بدنم سخت کوفته است. عدم توجه به سرمای دیروز عصر اتاق سرماخوردگی را مزمن کرده است. دوسه ساعت نشسته‌ام به تدوین یادداشت‌ها، نوشتن برداشت‌ها، نگارش تشریحی دیده‌ها در حالی که گاهی از سرمای لرزم ولی نمی‌شود دست از نوشتن برداشت. حالا صبح سرفه امان نمی‌دهد. مانند گردبادی از سینه بالا می‌آید، گلو به خارش می‌افتد و به ناچار ضربه‌های پی در پی سرفه است که از سینه تا کام دهان را لگدکوب می‌کند. تغییر ساعت به ساعت هوا نیز مزید بر علت شده است. این وضعیت کار نشستن، گوش کردن، سنجیدن و مشارکت در گفت و گوهای جدی را سخت می‌کند.

ادامه دارد